

افراد حزب پان ایرانیست و نیروی سوم هنگام فروش روزنامه مردم به توده ایها حمله می کردند و روزنامه آنان را گرفته پاره می کردند... در این وضع طرفداران شاه در خیابانها به راه افتادند و به جمعیت های چپ حمله ور شدند. به چند مرکز توده ای حمله شد و اثاثیه و اموال آنها را به تاراج بردند و هر يك از توده ایها را می دیدند می زدند. چند مغازه مربوط به توده ایها را غارت کردند.<sup>۶۸</sup>

[پی نوشت: - این هرج و مرج روزهای ۲۵-۲۷ مرداد نقش مهمی در ترسانیدن و تمکین مصدق و در نهایت پیروزی کودتا داشت. امروزه، فاش شده که این هرج و مرج جزء نقشه کودتا و يك طرح از پیش آماده شده بوده است. ریچارد کاتم - استاد دانشگاه و مؤلف کتاب ناسیونالیسم در ایران که در آن زمان برای سیا کار می کرد و در تهران حضور داشت - می گوید: این عوامل اینتلیجنس سرویس بودند که...

... فرصت را غنیمت جستند و مردمی را که در قبضه اختیار ما [آمریکاییها] بودند

به خیابانها فرستادند تا چنان عمل کنند که گویی توده ای هستند. آنها نقشی بیش از تحريك و فتنه انگیزی داشتند. آنها نیروهای ضربتی بودند که چنان عمل می کردند که گویی توده ایهایی هستند که پیکره ها و مساجد را سنگباران می کنند.

بریان لپینگ می افزاید: «هدف، ارعاب اکثریت ایرانیان و ایجاد این باور در آنها بود که

پیروزی مصدق در واقع پیروزی حزب توده، اتحاد شوروی و لامذهبی است.»<sup>۶۹</sup>

مارك گازبوروسکی، محقق آمریکایی، نیز براساس اسناد و مصاحبه با کارمندان

بازنشسته سیا، می نویسد:

در خلال این رویدادها «نرن» و «سیلی» دستجات متعددی را اجیر کردند و روز ۱۷

اوت [۲۶ مرداد] با سردادن شعارهای حزب توده و حمل آرم هایی که در آنها شاه تقبیح و

سرزنش شده بود در خیابانهای تهران به راهپیمایی پرداختند. این جمعیت توده ای قلابی،

که عصر روز قبل مبلغ ۵۰ هزار دلار دستمزد آنها وسیله یکی از مأموران سیا به «نرن» و

«سیلی» پرداخت شده بود، وظیفه داشتند با ایجاد بیم و هراس از خطر به قدرت رسیدن

توده ایها موقعیت زاهدی را تقویت کنند. طولی نکشید که اعضای واقعی حزب توده،

بی خبر از نقش سیا در ایجاد این تظاهرات و هدف آنها، به صفوف تظاهرکنندگان پیوستند

و با آنان هم آواز شدند. آنها، مجسمه های شاه و پدرش را پائین کشیدند و به مقبره

رضاشاه هجوم بردند. این تظاهرات روز بعد نیز ادامه یافت، بنحوی که هندرسون - سفیر

آمریکا - درخواست کرد نیروهای پلیس، که در قرارگاه های خود ناظر اوضاع بودند، برای

۶۸. کیهان، ۲۹ مرداد ۱۳۳۲.

۶۹. بریان لپینگ، سقوط امپراتوری انگلیس و دولت دکتر مصدق، ترجمه محمود عنایت، تهران:

کتاب سرا، ۱۳۶۵، ص ۶۱-۶۲.

پراکنده کردن تظاهرکنندگان وارد عمل شوند. در این موقع دکتر مصدق تصمیمی گرفت که سرانجام آن شوم و سرنوشت ساز بود؛ این تصمیم موافقت با درخواست سفیر آمریکا در پراکنده ساختن تظاهرکنندگان بود. سران حزب توده نیز اعضای خود را از خیابانهای تهران فراخواندند. روز چهارشنبه، بسیاری از افراد پلیس به صف مخالفین پیوستند. توده ایها نیز افراد خود را از معرکه دور نگه داشته و خیابانها را تخلیه کردند، بدین ترتیب، نیرویی برای مقابله با طرفداران زاهدی، که آن روز در خیابانها بودند، وجود نداشت.<sup>۷۰</sup>

برای ما اهمیت دارد که پاسخ سئوالهای زیر را بدانیم:

اول، آیا هیئت اجراییه حزب توده دستور حضور و تظاهرات در خیابانها را صادر کرد و یا این اقدام خودبخودی و بدون نظارت و کنترل رهبری حزب بود؟  
دوم، آیا هیئت اجراییه از حضور عده ای «توده ای بدلی» در خیابانها اطلاع داشت؟  
سوم، آیا واقعاً رهبری حزب توده - پس از اطلاع از آشوبها و حضور «توده ایهای بدلی» در خیابانها دستور عدم حضور توده ایهای واقعی را صادر کرد؟  
چهارم، با توجه به اینکه - علیرغم دستور رهبری حزب توده به عدم حضور در خیابانها (طبق گفته گازبوروسکی) - عده ای حتی تا شب ۲۷ مرداد در خیابانها حضور داشتند، آیا تصور نمی کنید که عوامل سرویسهای غرب در رده هایی از حزب توده، بویژه سازمان جوانان، حضور داشته و ابتکار عمل را به دست خود گرفته بودند؟

کیانوری: پاسخ من به پرسشهای چهارگانه شما به شرح زیر است:

۱ - همانطور که در پیش گفتم، پس از عقیم ماندن کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه، رهبری حزب شعار جمهوری دمکراتیک را مطرح کرد و به افراد حزبی دستور داد با تظاهرات وسیع در خیابانها این پیروزی را به صورت مبارزه جویانه جشن بگیرند. تنها حزب توده ایران چنین شعاری نداد. دکتر فاطمی نیز در سخنرانی آتشین خود در روز ۲۶ مرداد در میتینگ عظیم میدان بهارستان خواستار انحلال نظام سلطنت گردید. عنوان سرمقاله باختر امروز به قلم شهید دکتر فاطمی این بود: «خائنی که می خواست وطن را به خاک و خون بکشد رفت.» در کتاب خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی جریان دقیق میتینگ روز ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ در میدان بهارستان، که عمده ترین شعار شرکت کنندگان «ما شاه نمی خواهیم» بود، آمده است.<sup>۷۱</sup>

۲ - ما از حضور عده ای توده ای «بدلی» در تظاهرات نه تنها اثری احساس نکردیم و

۷۰. مارک گازبوروسکی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۳۵ - ۳۶.

۷۱. بهرام افراسیابی (به کوشش)، خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی، ص ۲۳۴ - ۲۳۷.

گزارشی دریافت نکردیم، بلکه برعکس از وجود مخالفین - حزب زحمتکشان، پان ایرانیست‌ها، سومکاها و عوامل آنها که با حمایت و کمک مأمورین انتظامی دولت تظاهرکنندگان توده‌ای را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و گزارش آن در روزنامه کیهان آمده است - مطلع شدیم.

۳- تظاهرکنندگان توده‌ای تا آخر شب روز ۲۷ مردادماه در تظاهرات شرکت می‌کردند و همانطور که یادآور شدم در عصر و غروب روز ۲۷ مرداد قریب به ۶۰۰ نفر از افراد و کادرهای حزب، که حتی امثال داوود نوروزی هم در میانشان بود، بازداشت شدند. پس از ملاقات دکتر مصدق با لوی هندرسون، که طی آن هندرسون دکتر مصدق را تهدید کرده بود، او دستور سرکوب شدید تظاهرکنندگان را صادر کرده بود. وودهاوس این تصمیم دکتر مصدق را يك «تصمیم سرنوشت‌ساز» و بزرگترین اشتباه دکتر مصدق می‌داند که در اثر آن میدان را از هوادارانش خالی کرد و برای دشمنانش آماده نمود.

پس، پاسخ پرسش شما این است که حزب دستور عدم شرکت در تظاهرات در عصر و شب ۲۷ مرداد نداده است.

۴- بنظر من ادعاهای گازیوروسکی با واقعیت تطبیق نمی‌کند. نه وودهاوس و نه روزولت مطلبی درباره نقش «توده‌ایهای بدلی» نوشته‌اند. حتی وودهاوس درباره شاپور ریپورتر چنین ارزیابی به دست داده است:

و نیز توسط زینر بود که با يك جوان پارسی اهل بمبئی که با شاه هم‌مدرسه بود آشنا شدم و از خدماتش بهره‌مند شدم. او گرچه در آن زمان شغل کوچکی داشت ولی بعدها به خاطر خدماتش در روابط ایران و انگلیس به شهرت رسید و سیر شاپور ریپورتر ملقب شد.<sup>۷۲</sup>

### ملاقات مصدق و هندرسون

کیانوری: با شکست کودتای ۲۵ مرداد، ستاد کودتا به شدت مخفی شد و اقدامات کودتاچیان از زیر دید حزب ما خارج گردید. ما در عین اینکه می‌دانستیم که کودتا حتماً دوباره شروع خواهد شد ولی دیگر نتوانستیم خبر بگیریم که از کجا، در چه لحظه و به چه صورت

۷۲. وودهاوس، همان ماخذ، ص ۳۸ - ۳۹. این جمله وودهاوس از سوی کارشناسان به عنوان يك «اطلاع انحرافی» ارزیابی شده که هدف آن استتار نقش شاپور ریپورتر در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. این اطلاع انحرافی چنین القاء می‌کند که گویا شاپور ریپورتر يك عامل بومی کم‌اهمیت در ام. آی. ۶ بوده که ارتباطات وی از طریق رابین زینر تأمین می‌شده است. بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۷۸ (ویراستار).

خواهد بود. دستگاه عریض و طویل ستاد ارتش، شهربانی و افسران وابسته به جبهه ملی، که مقامات مهم لشکری و کشوری را در دست داشتند و فرماندهان اصلی واحدها بودند، هیچ اطلاعی از جریان نداشتند. رئیس ستاد ارتش، ریاحی، نیز هیچ اطلاعی نداشت. این بار مخفی کاری به حد اعلا رسیده بود. تنها خبری که از محافل کودتا به دست ما رسید در شب ۲۷ مرداد بود که سرهنگ مبشری به من اطلاع داد که کودتاجیان پس از شکست و فرار شاه تصمیم گرفته اند که نقشه جانشین کودتا را اجرا کنند، یعنی دولت زاهدی را در جنوب تشکیل دهند و با پشتیبانی لشکرهای اصفهان، شیراز، خوزستان و تیپ کرمانشاه به تهران حمله کنند. ما قبلاً می دانستیم که اگر کودتاجیان موفق به برکناری مصدق نشوند مرکز ثقل تحرکات را به جنوب منتقل خواهند کرد و اگر کودتای ۲۸ مرداد شکست می خورد قطعاً این کار را می کردند. این خبر صحت داشت و در خاطرات کریمت روزولت، اردشیر زاهدی و سرتیپ [هدایت الله] گیلان شاه آمده است که پس از شکست توطئه، در روز یکشنبه ۲۵ مرداد جلسه ای در یکی از باغات ولنجک تشکیل شد و متعاقب آن شب دوشنبه اردشیر زاهدی - پس از تماس با سرتیپ زنگنه رئیس دانشکده افسری و جلب موافقت او با کودتا - به اصفهان رفت و با سرهنگ [امیرقلی] ضرغام و سرهنگ زاهدی ملاقات کرد و صبح چهارشنبه - ۲۸ مرداد - به تهران بازگشت. سرهنگ [عباس] فرزانگان هم به کرمانشاه رفت و با سرهنگ تیمور بختیار، فرمانده تیپ کرمانشاه، تماس گرفت. بگفته اردشیر زاهدی، هدف این بود که پس از جلب موافقت سرهنگ ضرغام و سرهنگ زاهدی بلافاصله مرکز عملیات از تهران به اصفهان منتقل شود.

اردشیر زاهدی این ماجرا را چنین شرح می دهد:

صبح روز يكشنبه ۲۵ مرداد، یعنی فردای آن شبی که سرهنگ نصیری برای ابلاغ فرمان عزل دکتر مصدق به منزل او رفته بود و همان شبانه او را توقیف نمودند... تصمیم داشتیم تا آخرین نفس با دولت دکتر مصدق مبارزه کنیم و از همان روز شدیداً وارد فعالیت شدیم... جلسه خود را در یکی از باغات ولنجک تشکیل دادیم که نقشه مبارزه با حکومت مصدق را طرح نمائیم. پس از مشاوره زیادی که در این مورد شد، چون عده ای از دوستان در زندان دولت مصدق بودند و به مردم اخبار بدی از آنان می رسید و ما هم قوایی برای مبارزه نداشتیم مصمم شدیم محرمانه فعالیت خود را به شدت هر چه تمام تر آغاز کنیم. در آن جلسه تصمیم گرفته شد که من و یکی از دوستان به مأموریت اصفهان و کرمانشاه برویم. من مأموریت داشتم که قبل از حرکت به اصفهان با سرتیپ زنگنه رئیس دانشکده افسری ملاقات کنم و او را با خود همراه نمایم. پس از مذاکراتی که با ایشان نمودیم، حاضر شد خود را با تمام قوا در موقع لزوم در اختیار ما بگذارد.

روز دوشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ بلافاصله ساعت ۱۲ شب محرمانه با تغییر نام به سمت

اصفهان حرکت کردم و قبل از ظهر سه شنبه ۲۷ مرداد به اصفهان رسیدم و به ملاقات سرهنگ ضرغام رفتم. پس از مذاکراتی که در اطراف موضوع نمودم و خطراتی که با رفتن شاهنشاه مملکت عزیزمان را تهدید می کند به او خاطر نشان نمودم، او هم موافقت خود را با ما اعلام داشت. پس از جلب موافقت او به ملاقات سرهنگ محمد زاهدی رفتم. ایشان را هم با خود همدست نمودم و به طرف تهران حرکت کردم و قبل از ظهر چهارشنبه ۲۸ مرداد به تهران وارد شدم.

یکی از دوستان دیگر به نام سرهنگ فرزنانگان مأمور شده بود که به کرمانشاه برود و عیناً همین ملاقات را در کرمانشاه با فرمانده تیپ آنجا بنماید. ما تصمیم داشتیم پس از جلب موافقت سرهنگ ضرغام و سرهنگ زاهدی بلافاصله مرکز عملیات خود را از تهران به اصفهان منتقل کنیم. صبح چهارشنبه که به تهران رسیدم به ملاقات پدرم رفتم، ولی وضع تهران از همان اول روز معلوم بود که در تحول می باشد.

یکی دیگر از کانون‌هایی که به نفع شاهنشاه کار می کرد تیپ رشت بود. پس از خروج معظم له از مملکت، چون فرماندهی تیپ مزبور اقداماتی به نفع مقام سلطنت و هم چنین برای منهدم کردن افراد دستجات چپ و بعضی طرفداران مصدق انجام می داد، سر تیپ فرخنده پی از طرف نخست وزیر وقت دکتر مصدق مأموریت پیدا کرد که به رشت رفته و از نزدیک مراقب اقدامات فرمانده تیپ گردد. ولی اقدامات او به جایی نرسید و جمعی از درجه داران و گروهبانان و سربازان با دو تانک به طرف شهر رشت حرکت کردند و بعضی مراکز توده ایها را آتش زدند و ابتکار عملیات را به دست آوردند و در بندر پهلوی نیز در یادارزند از صبح روز ۲۶ مرداد با واحدهای خود توده ایها و عمال خارجی را به شدت سرکوب کرد و از غروب همان روز به فکر ایجاد کانون‌های مقاومت علیه عمال اجنبی افتاد و گروه‌هایی را به اطراف اعزام داشت و از صبح سه شنبه ارتباط سربازخانه و مرکز پادگان را با شهر قطع کرد و سرانجام غروب آن روز شهر کاملاً دست در یادارزند و طرفداران شاهنشاه بود...<sup>۷۳</sup>

در خاطرات سر تیپ گیلانشاه نیز چنین آمده است:

... به همین منظور بود که بدو از کرمانشاه و اصفهان شروع کردیم و مهندس زاهدی را به اصفهان و سرهنگ بازنتسته عباس فرزنانگان را به کرمانشاه فرستادیم. پس از آنکه موافقت سران لشکر اصفهان و تیپ کرمانشاه جلب گردید، قرار شد که تیمسار زاهدی صبح روز جمعه با همراهان مخفیانه به کرمانشاه حرکت نمایند. این مسافرت ضرورتی پیدا نکرد و تیمسار زاهدی کماکان در مرکز ماند.<sup>۷۴</sup>

در این فاصله، ستاد کودتا در تهران يك مصاحبه قلبی با فضل الله زاهدی تشکیل

۷۳. منصور علی انابکی، احمد بنی احمد. پنج روز رستاخیر ملت ایران. تهران: ۱۳۳۷، ص ۱۷۲ - ۱۷۳.

۷۴. همان مأخذ، ص ۱۷۵ - ۱۷۶.

می‌دهد؛ یعنی خود زاهدی در مصاحبه شرکت نمی‌کند بلکه دو خبرنگار آمریکایی يك مصاحبه ساختگی سر هم می‌شود و این مصاحبه توسط مصطفی الموتی و عمیدی نوری پخش می‌گردد. زاهدی در این مصاحبه ادعا می‌کند که نخست‌وزیر قانونی است و حکم شاه را ارائه می‌دهد. عمیدی نوری می‌نویسد:

ظهر ۲۷ مرداد آقای مصطفی الموتی به من با تلفن اطلاع داد که در میان محتویات صندوق مراسلات، کلیشه‌ای هم با یادداشت رسیده است. گفتم چیست؟ گفت: کلیشه متن فرمان اعلیحضرت دایر بر عزل دکتر مصدق و نصب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری است. یادداشت هم به خط آقای اردشیر زاهدی است که من این کلیشه را به صندوق انداخته‌ام. دستور دادم فرمان را در وسط صفحه اول بگذارند توی کادر با عنوان درشت<sup>۷۵</sup>.

در اینجا نقش لوی هندرسون از اهمیت جدی برخوردار است. رفتار هندرسون، سفیر جدید آمریکا، آنقدر بد بوده که ایدن نوشته است که ما فکر می‌کردیم که مصدق گذرنامه اش را به دستش بدهد و از ایران بیرونش کند<sup>۷۶</sup> (که البته مصدق چنین جرئتی نداشت). کرمیت روزولت می‌نویسد که ما هندرسون را مأمور کردیم که با مصدق ملاقات کند و او را به شدت وحشت زده کند. روزولت توضیح می‌دهد که هندرسون هنگام ملاقات با مصدق سفر شاه را با هجرت حضرت محمد [ص] مقایسه کرده و اولتیماتوم داده است که اگر جلو مخالفت مردم با آمریکاییها گرفته نشود دولت آمریکا تمام وابستگان خود را از ایران فرا خواهد خواند. البته روزولت توضیح نمی‌دهد که آیا اولتیماتوم همین بوده یا بیشتر. روزولت می‌افزاید:

جنلمن پیر که از لحن شدید لوی [هندرسون] آشکارا یکه خورده بود، دست و پای خود را گم کرد و تقریباً به التماس افتاد که نه آقای سفیر، مایل نیستم شما این کار را بکنید. اجازه بدهید رئیس پلیس را صدا کنم، خواهید دید که ترتیبی خواهم داد که هم میهنان شما مورد حمایت ویژه قرار بگیرند.

مصدق قبل از اینکه هندرسون برود رئیس شهر بانی را صدا می‌زند و دستورات لازم را به او می‌دهد. بگفته کرمیت روزولت «من و لوی [هندرسون] بر آن بودیم که این اقدام سودمند بود و نیروی پلیس طرفدار شاه را جری تر کرد.»<sup>۷۷</sup>

ژرار دوویلیه فرانسوی و عمیدی نوری درباره این ملاقات مطالبی نوشته‌اند که بسیار جالب است. دوویلیه خیلی صریح‌تر می‌نویسد:

۷۵. اطلاعات، یکشنبه ۲۷ مرداد ۱۳۵۳.

۷۶. آنتونی ایدن، همان مأخذ، ص ۲۹۹.

۷۷. ف. م. جوانشیر، همان مأخذ، ص ۲۹۵ - ۲۹۶.

هندرسون به مصدق نشان داد که چه دامی برایش تهیه کرده اند و چگونه در آن خواهد افتاد. از او می پرسد، آیا واقعاً میل دارد ببیند که تانک های روسی بر کشورش حکومت و فرماندهی کنند. گفته می شود که هندرسون توانست مصدق را از راهی که می رفت بازگرداند و نگذارد زیر تسلط حزب توده قرار گیرد... مصدق می پذیرد که برای مقابله با کودتایی که بر ضد او در شرف تکوین است از حزب توده کمک نگیرد... هندرسون نزد کیم روزولت می رود و همه چیز را نقل می کند. دو مرد آمریکایی اوضاع را بررسی می کنند. پس اکنون می توان کار را آغاز کرد.<sup>۷۸</sup>

عمیدی نوری می نویسد:

اردشیر زاهدی فرمان عزل مصدق و نخست وزیری زاهدی را داده بود که چاپ کنم... عصر ۲۷ مرداد در روزنامه ها خواندم که آقای هندرسون سفیر کبیر آمریکا به ملاقات دکتر مصدق رفته است... با تلفن با سفارت آمریکا با آقای علی پاشا صالح تماس گرفتم و گفتم پیغام مرا به آقای سفیر کبیر برسانید که باز هم ملاقاتی نمودید تا از آن بهره برداری برای تثبیت دولت یاغی شود؟ او گفت: پیغام شما را می رسانم. يك ربيع بعد به من تلفن کرد که آقای سفیر کبیر در پاسخ پیغام شما گفتند: این ملاقات از آن ملاقاتها نبود، بلکه خودم از ایشان وقت گرفتم و صریحاً اعلام نمودم چون دولت آمریکا ایران را در کام کمونیسم می بیند زیرا کشورش در اختیار توده ایهاست دیگر رابطه ای با شما نخواهد داشت. دکتر مصدق جواب داد: من الان دستور می دهم جلوی تظاهرات توده ایها را بگیرند.<sup>۷۹</sup>

دکتر صدیقی، وزیر کشور مصدق، هم می نویسد که «آمریکاییها از نفوذ عناصر کمونیست سخت ناراحت شده بودند... عصر روز ۲۷ مرداد لوی هندرسون سفیر کبیر آمریکا... به دیدار نخست وزیر آمد و اظهار داشت: شما وضع خوبی ندارید. با این جریاناتی که می بینم کمونیستها ابتکار عمل را به دست گرفته اند...»<sup>۸۰</sup>

## کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

کیانوری: متأسفانه ما از جریان کودتای ۲۸ مرداد خیلی دیر خبردار شدیم. روزولت در خاطراتش می نویسد که پس از اینکه کودتای قبلی لو رفت، ما تصمیم گرفتیم که از قبل به واحدها چیزی نگوئیم و به هر واحد فقط زمانیکه باید وارد عمل شود اطلاع دهیم. به علاوه، به علت ضربات ۲۷ مرداد که طبق حساب ما حدود ۶۰۰ نفر از افراد شبکه حزبی دستگیر شده

۷۸. همان مأخذ، ص ۲۹۶.

۷۹. اطلاعات، ۲۷ مرداد ۱۳۵۳.

۸۰. دنیا، ۲۰ شهریور ۱۳۵۸.

بودند - ارتباطات ما با بدنه حزب به شدت مختل شده بود. بدین ترتیب، ما از شروع کودتا تنها در صبح ۲۸ مرداد - که جلسه مشترك هیئت اجرائیه و گروهی از اعضای کمیته مرکزی و کمیته ایالتی تهران در خانه کمیته ایالتی تهران تشکیل شده بود و سرهنگ مبشری هم با ما بود - مطلع شدیم. تصور قبلی ما این بود که کودتا به وسیله واحدهای نظامی شروع خواهد شد و آنها هم از پادگانها به راه می افتند و لذا ترتیبی داده بودیم که اگر چنین اتفاقی افتاد سریع مطلع شویم. به علاوه اطلاع قبلی ما دایر بر اینکه کودتاچیان می خواهند دولت زاهدی را در اصفهان تشکیل دهند، این فکر را در ما به وجود آورده بود که حداقل در این چند روز در تهران اتفاقی رخ نخواهد داد. ولی ناگهان مطلع شدیم که کودتا توسط اوباش شروع شده و آنها در شهر حمله را آغاز کرده اند.

اولین واکنش ما این بود که با کودتا مقابله کنیم. ولی با توجه به دستور روز گذشته مصدق دایر بر سرکوبی تظاهر ضدشاه و عمل وحشیانه پلیس و فرمانداری نظامی قرار شد که اول با دکتر مصدق تماس گرفته شود. من از همان راه همیشگی با دکتر مصدق تماس گرفتم و به او گفتم که بنظر ما این جریان مقدمه يك شکل تازه کودتایی است و ما حاضر هستیم که برای مقابله با آن، که توسط نظامیان و پلیس هم حمایت می شود، به خیابانها بریزیم و مردم را به مقابله دعوت کنیم، ولی دستور دیروز شما مانع بزرگی بر سر راه ماست و خواهش می کنم طی اعلامیه کوتاهی از رادیو مردم را به مقابله با کودتا دعوت کنید. دکتر مصدق با صراحت تمام پاسخ داد: «آقا! شما را به خدا کاری نکنید که پشیمانی به بار بیاورد. این جریان بی اهمیتی است و همه نیروهای امنیتی وفادار هستند و این جریان به زودی برطرف می شود. اگر شما به خیابان بیایید زدوخورد و برادرکشی می شود و من مجبورم دستور سرکوب بدهم. خون ریخته خواهد شد و من مسئولیت هیچ چیز را به عهده نمی گیرم.»

در حوالی ظهر به ما خبر رسید که وضع متشنج تر شده و از آرام شدن خبری نیست. از پادگانها خبر رسید که حرکت هایی می شود و مستشاران آمریکایی دستور حرکت داده اند. خبر رسید که اوباش تنها نیستند و بطور مسلم گروهبان های ارتش در لباس شخصی در میان آنها هستند. خبر رسید که سردسته های اوباش همان گروه نهم اسفند - شعبان بی مخ و غیره و غیره - هستند. رادیو تهران هم به جای اینکه مردم را مطلع کند و آنها را به مقابله دعوت نماید مشغول پخش لاطائلات بود (وزیر کشاورزی درباره مظنه غله صحبت می کرد!). در این موقع ما مجدداً با مصدق تماس گرفتیم و از طرف دیگر هیئت جمعیت ملی مبارزه با استعمار را، که محمدرضا قدوه هم در آن شرکت داشت، به نزد دکتر مصدق فرستادیم.

- این هیئت شامل چه کسانی بود؟



کیانوری: محمدرضا قدوه رئیس جمعیت و دو سه نفر دیگر. سروان ایرج داورپناه در این باره شهادت داده است.

قدوه پس از بازگشت گزارش این دیدار را به جلسه مشترك هیئت اجراییه و کمیته مرکزی اطلاع داد. قدوه تقاضا کرده بود که قبل از همه اعلامیه کوتاهی داده شود و مردم به مقابله با کودتا فراخوانده شوند و یکی از واحدهای نظامی مورد اطمینان مقداری اسلحه در اختیار جمعیت بگذارد و اجازه داده شود که آنها مسلحانه علیه کودتاچیان وارد عمل شوند. مصدق به آنها جواب داده بود که امکان ندارد!

در تلفن دوم، دکتر مصدق به من گفت: «فرماندهان نیروهای انتظامی همه به من اطمینان داده اند که از ناحیه ارتش هیچ خطری نیست، و جریانی که در شهر می گذرد به زودی خاموش خواهد شد. نباید نفت روی آتش ریخت.» وقتی من با اصرار گفتم: آقای دکتر، از واحدهای ارتش خبرهای نگران کننده می رسد، مصدق گفت: «آقا، اینها پانیک است!» فرماندهان مورد اعتماد مصدق چه کسانی بودند؟ سرتیپ تقی ریاحی رئیس ستاد ارتش، سرتیپ محمود امینی (احتمالاً پسرخاله مصدق) رئیس زاندارمری، سرتیپ دفتری (برادرزاده مصدق) رئیس شهربانی، سرهنگ ممتاز فرمانده تیپ یک زرهی، سرهنگ شاهرخی فرمانده تیپ دو زرهی. اینها کوچکترین حرکتی نکردند. تنها کسی که رأساً حرکت کرد سرهنگ ممتاز بود که ریاست گارد محافظ مصدق را شخصاً به دست داشت. ولی سرهنگ زند کریمی رئیس ستاد و سرهنگ خسروپناه فرمانده هنگ های آن تپهی بودند که سرهنگ ممتاز فرمانده آن بود و هر دو از کودتاچیان بودند. واحدهای تحت فرماندهی سرهنگ شاهرخی هم در کودتا شرکت داشتند. حدود ساعت ۲ بعدازظهر به ما خبر رسید که واحدهای منظم ارتش به هواداری از کودتاچیان در گوشه های شهر وارد عمل شده اند. ما که هر لحظه منتظر بودیم که افسران وابسته به جبهه ملی وارد عمل شوند باز با مصدق تماس گرفتیم. این بار او به من گفت: «آقا! همه به من خیانت کردند. شما اگر کاری از دستتان برمی آید، بکنید. شما به وظیفه ملی خود هر طور که صلاح می دانید عمل بکنید.» و در پاسخ به اصرار من که لا اقل پیامی به مردم بدهید و کمک بخواهید، تلفن قطع شد و من دیگر نتوانستم با او تماس بگیرم.

- در موقع این تلفن چه کسانی حضور داشتند؟

کیانوری: سرهنگ مبشری! این تماس برای ما بسیار تأسف بار بود و من و مبشری که این سخنان مصدق را شنیدیم اشک می ریختیم.

- در این موقع در کجا بودید؟

کیانوری: در همان خانه کمیته ایالتی تهران.

خوب! در این موقع دیگر ما امکان مقابله با کودتا را نداشتیم. روابط شبکه حزبی به خاطرات ضربات دیروز پلیس و فرمانداری نظامی مصدق گسیخته بود و حالت عادی نداشت. کارخانه‌ها از مدت‌ها قبل به دستور مصدق زیر حکومت نظامی بود و تمام کارخانه‌هایی که ما نفوذ داشتیم، مانند چیت‌سازی و سیلوی تهران، توسط نظامیان اشغال شده بود، اسلحه‌ای هم نداشتیم که به دست افراد حزبی بدهیم.

- چطور؟ حزب توده اسلحه نداشت؟!

کیانوری: خیر! ما در دوره مصدق نمی‌توانستیم اسلحه جمع کنیم چون اگر اتفاقاً لو می‌رفت جنجال عجیبی به پا می‌شد که گویا ما می‌خواهیم علیه مصدق کودتا کنیم. بعد از ۲۸ مرداد که سازمان حزبی لو رفت و افراد را گرفتند مشخص شد که کل سلاح ما ۱۲ قبضه تفنگ بوده است. خود دکتر مصدق هم در خاطرات و تألمات می‌گوید:

مسلط شدن افراد چپ هم بر اوضاع حرفی بود بی‌اساس. چونکه احزاب چپ اسلحه نداشتند تا بتوانند بر اوضاع مسلط بشوند. با تمام جدیتی که بعد از سقوط دولت اینجانب به کار رفت آیا ده قبضه تفنگ در خانه یکی از افسران [توده‌ای] و یا در محلی مربوط به احزاب چپ به دست آوردند؟ اگر افراد چپ اسلحه داشتند و می‌توانستند بر اوضاع مسلط شوند چه وقت مقتضی و شایسته تر بود که بعد از کشف اسرار دستجات چپ آن را به کار برند و خود را از خطری که متوجه آنها شده بود حفظ نمایند.<sup>۸۱</sup>

بدین ترتیب، فرستادن افراد محدودی که به آنها دسترسی داشتیم به خیابانها چیزی بجز فرستادن آنها به قتلگاه نبود. لذا، تصمیم گرفتیم که افراد حزبی را از زیر ضربه خارج کنیم. پس از اینکه این دستور داده شد، حدود ساعت سه بعد از ظهر، سرهنگ سیامک آمد و مرا دید و گفت که خبری شنیده دال بر اینکه يك واحد نظامی مهم هوادار مصدق علیه کودتاچیان وارد عمل شده اند. ما بلافاصله خواستیم شبکه حزبی را - در حد امکانمان - تجهیز کنیم. حدود نیم ساعت بعد، سیامک تلفن زد و گفت که خبر نادرست بوده است.

- سرهنگ غلامرضا نجاتی، از افسران هوادار مصدق، می‌نویسد که ظهر ۲۸ مرداد چند تن از افراد سازمان افسران ناسیونالیست متوجه توطئه می‌شوند و در صدد برمی‌آیند که دیگران را جمع کنند. سرهنگ طاهر قنبر با اتومبیل جیب به جمع‌آوری افسران طرفدار مصدق می‌پردازد ولی هیچ کدام نبوده‌اند. او تا ساعت سه بعد از ظهر تنها موفق می‌شود چهار نفر دیگر (سرگرد علی تراب ترکی، سرهنگ غلامرضا نجاتی، سرهنگ خلبان منصور به‌نگار، سروان خلبان حسین هاشمی) را از خانه‌هایشان جمع کند. این گروه پنج نفره، که تنها سلاح‌شان اسلحه کمری بوده، به

۸۱. دکتر محمد مصدق، همان مأخذ، ص ۲۸۸ - ۲۸۹.

در خانه دکتر مصدق می‌روند و ازدحام جمعیت کودتاچی را مشاهده می‌کنند. نجاتی می‌نویسد: «ما قطره‌ای در مقابل دریا بودیم و چون تاب مشاهده آن وضع شرم‌آور را نداشتیم، با اندوه و احساس سرشکستگی محل را ترك کردیم.»<sup>۸۲</sup>

با توجه به روابط دیرین سرهنگ قنبر و سرهنگ سیامک و با توجه به تقارن زمانی حادثه فوق با ملاقات سیامک با شما، آیا می‌توان گفت که همین جریان بوده که وی به شما اطلاع داده است.

کیانوری: احتمالاً همینطور است. شاید سرهنگ قنبر با سیامک تماس گرفته و از تلاش خود به او خبر داده است.

- در این روزها روزبه را هم دیدید؟

کیانوری: روزبه با دکتر یزدی هم‌خانه بود و من او را نمی‌دیدم. خوب! عین جریان وقایع روز ۲۸ مرداد این بود و چنین شد که کودتا پیروز شد و ما هم عملاً نتوانستیم کاری انجام دهیم.

### اشتباهات جبهه ملی

کیانوری: به اعتقاد من اولین اشتباه جبهه ملی این بود که از آغاز فعالیت خود را با مشارکت افراد بدنام و مشکوک آغاز کرد. البته بهتر است گفته شود اشتباه افراد واقعاً ملی در جبهه ملی. چون آن مؤسسين جبهه ملی که ملی نبودند، مانند عمیدی نوری و مظفر بقایی و غیره، اشتباه نمی‌کردند. آنها از آغاز تا پایان راه خودشان را می‌رفتند. این اشتباه را باید به افراد واقعاً سالم جبهه ملی - مانند مصدق، نریمان، شایگان، فاطمی، رضوی و غیره - منتسب کرد که به اعتقاد من در ترکیب ۱۹ نفر بنیانگذاران جبهه ملی ۵-۶ نفر بیشتر نبودند. این عیناً همان اشتباهی است که حزب توده ایران در بدو تأسیس مرتکب شد و افرادی مانند عباس اسکندری و محمد یزدی و عبدالقدیر آزاد را دعوت کرد. افراد سالم جبهه ملی این افراد ناسالم را می‌شناختند و معهداً با آنها جبهه واحد تشکیل دادند. اگر همه نمی‌دانستند که سر این افراد به کجا بند است، دکتر مصدق - که سیاستمدار کهنه کاری بود - می‌دانست؛ دکتر شایگان - که در جریان محاکمه ما با مظفر بقایی همکار بود و می‌دانست که ماهیت او چیست - می‌دانست. البته تا حدودی می‌توان به آنها حق داد، چون تصور می‌کردند که آمریکا طرفدار ملل ضعیف است و به ما کمک خواهد کرد و لذا این افرادی که وابسته به آمریکا هستند نیز به ما کمک

۸۲. ایران فردا، سال اول، شماره دوم (مرداد و شهریور ۱۳۷۱)، ص ۹-۱۰.

خواهند کرد. من با تنها افراد این گروه که در این زمینه صحبت کرده‌ام، در اروپا با یکی شان و بعد از انقلاب با هر دو، اللهیار صالح و دکتر امیرعلایی بوده‌اند. من پس از انقلاب به منزل صالح رفت و آمد داشتم و با هم مفصل صحبت کرده‌ایم. صالح از اشتباهات گذشته خودشان جداً متأثر بود. من به او گفتم که شما اشتباهات بزرگی داشتید. او گفت: شما هم اشتباهات بزرگی داشته‌اید. اولین اشتباهی که صالح متذکر شد همین اعتماد به آمریکا بود. می‌گفت: ما خیال می‌کردیم آمریکاییها به ما کمک خواهند کرد. از او پرسیدم: چرا شما چنین افرادی را به جبهه ملی راه دادید؟ گفت: ما در تشخیص صلاحیت این افراد اشتباه کردیم و آقا (مصدق) هم همیشه و در همه مسایل حرفشان تعیین کننده بود. من مطمئنم که افرادی مانند اللهیار صالح و امیرعلایی، به هیچوجه، وابسته به امپریالیسم آمریکا و انگلیس نبودند. امیرعلایی با وجودی که در دولت قوام و علاء وزیر شد، و در دولت مصدق هم وزیر شد و از همکاران جدی او بود، جداً فردی بود ملی و پاک، کثافتکاری مالی نداشت و ثروتی هم نداشت، در دورانی که مطرود بود و در بلژیک زندگی می‌کرد زندگی بسیار محدودی داشت. مهندس رضوی را من از دانشگاه می‌شناختم و فرد سالمی بود. زیرک‌زاده بنظر من زیرک‌تر و جاه طلب‌تر و سازشکارتر از رضوی بود. شایگان را به خوبی می‌شناختم زیرا وکیل ما بود، فردی فوق‌العاده پاک و جداً ملی بود. او با وجودی که به آمریکا رفت و کرسی استادی گرفت، ولی هیچوقت آمریکایی نشد و با همان حقوق استادی زندگی محدودی می‌کرد.

- پس از انقلاب با دکتر شایگان دیدار داشتید؟

کیانوری: بله! شایگان پس از پیروزی انقلاب به ایران آمد و مدت کوتاهی در اینجا بود. من با او چند ملاقات داشتم. پیرمرد هنوز دوریالی اش نیفتاده بود و شاید امیدوار بود که به عنوان رئیس جمهور انتخاب شود.

دومین اشتباه بزرگ این افراد، که بنظر من بسیار مهم‌تر از اشتباه اول بود، این بود که تا مدت طولانی ماهیت آمریکا را نشناختند و تصور می‌کردند که این دولت طرفدار آزادی و حقوق ملل ضعیف است؛ تصور می‌کردند که آمریکا در احقاق حقوق غصب شده ایران توسط انگلیسیها به آنها کمک می‌کند و آنها به هدفشان می‌رسند. دکتر مصدق، که نقش تعیین کننده‌ای در این مبارزات داشت، خیلی خیلی دیر به این حقیقت پی برد که آمریکا نه تنها دست کمی از انگلیس ندارد بلکه به مراتب دورتر و غارتگرتر و سفاک‌تر از آن است. انگلیسیها با پنبه سر می‌برند و آمریکاییها با دشنه!

سومین اشتباه در ارزیابی تناسب نیروهای داخلی بود. دکتر مصدق تا ۲۸ مرداد هم تصور می‌کرد که توده‌های وسیع مردم، در آخرین لحظات، از او پشتیبانی می‌کنند. او

نمی‌دانست که این توده‌های وسیع مردم مانند پرومته در زنجیرند. کارگرانی که از او طرفداری می‌کردند توسط حکومت نظامی خود مصدق در کارخانه‌ها محبوس بودند، دهقانانی که مصدق ده درصد بهره مالکانه را به نفع‌شان گرفته بود اصلاً امکان حرکت نداشتند، سایر اقشار مردم هم دائماً توسط حکومت نظامی حبس می‌شدند و توسری می‌خوردند. بنابراین، مصدق نتوانست از انفعال نیروهای مدافع خودش ارزیابی صحیح داشته باشد.

چهارمین اشتباه، خودرأیی و اعتماد بیش از حد مصدق بود به نظرات خود و بی‌توجهی - و یا لااقل کم‌توجهی او - به نظرات دیگران.

پنجمین اشتباه - که این هم به شخص مصدق بازمی‌گردد - انتخاب بد همکاران، اعضای کابینه و فرماندهان نظامی و انتظامی، بود. مصدق، به رغم همه انتقادات جدی نزدیکانش، فردی مانند دکتر متین دفتری (دامادش) - که عامل مسلم امپریالیسم آمریکا بود - را با خود به شورای امنیت برد و فردی مانند سرتیپ دفتری را در حساسترین پست‌ها گمارد. ششمین اشتباه، تزلزل و بی‌ارادگی و بی‌تصمیمی در مقابل کودتا بود. دکتر غلامحسین صدیقی، که وزیر کشور و نفر دوم کابینه مصدق بود، می‌نویسد:

وقتی از خیابان کاخ جلو منزل حشمت‌الدوله والاتبار می‌گذشتم ایشان مرا مخاطب قرار داد و گفت: به جناب آقای دکتر مصدق بگویند يك اعلامیه از رادیو پخش کنند که دولت با شاه مخالفتی ندارد و به این جنجال خاتمه دهند. هنگامی که برای راه‌حل در اتاق آقای دکتر مصدق صحبت می‌شد نظر آقای والاتبار را هم مطرح کردیم. آقای نخست‌وزیر گفتند: ما که با شاه اصلاً حرفی نداریم که در این مورد اعلامیه بدهیم... راه‌حل دیگر هم این بود که شدت عمل به خرج داده شود که نه آقا و نه ما موافق نبودیم.<sup>۸۳</sup>

این حشمت‌الدوله والاتبار برادر ناتنی دکتر مصدق و از وابستگان دربار بود.

### اشتباهات حزب توده

کیانوری: در دوره اول ملی شدن صنعت نفت، که آغاز آن با فرار رهبران حزب توده از زندان مصادف بود، یعنی از سال ۱۳۲۹ تا نیمه سال ۱۳۳۱ سیاست حزب ما سیاست بسیار نادرستی بود. بنظر من، ریشه اصلی این اشتباهات عبارت بود از غرور بیش از اندازه‌ای که آن افراد هیئت اجرائیه که در جریان غیرقانونی شدن حزب در بهمن ۱۳۲۷ به زندان افتاده بودند بدان دچار شده بودند. این افراد عبارت بودند از: دکتر مرتضی یزدی، دکتر حسین جودت، احمد قاسمی، محمود بقراطی، مهندس علی علوی و کیانوری. جریان دادگاه و دفاعیات این عده در

۸۳. دنیا [نسریه داخل کشور]، ۲۰ شهریور ۱۳۵۸.

اواخر ۱۳۲۷ و اوایل ۱۳۲۸ در روزنامه‌های کثیرالانتشار منتشر شد و مورد تحسین اعضاء و هواداران و دوستان حزب قرار گرفت. مقاومت در زندان و تبعید و سپس فرار از زندان در این افراد این روحیه و تفکر را به وجود آورد که گویا افراد زبده‌ای هستند که از لحاظ درک و تجربه سیاسی يك سروگردن از سایر افراد حزبی، بویژه کادرهایی که در پلکان مسئولیت‌های حزبی يك پله پایین‌تر از آنها بودند، برترند. خود من هم، تا وقتی که در زندان بودم، دچار این بیماری بودم. در حالیکه آن افرادی از رهبری و برخی کادرهای درجه اول حزب که در زندان نبودند در طی این دو سال تجربه زیادی اندوخته بودند و با رویدادهای تازه دنیا - بویژه انقلاب چین و آثار ارزشمند رهبران حزب کمونیست چین - آشنا شده بودند و باید واقع بینانه‌تری به رویدادهای ایران می‌نگریستند و در مجموع ارزیابی درستی داشتند.

این غرور در درجه اول در پایه این اشتباه بزرگ قرار گرفت که گویا در يك کشور عقب افتاده و وابسته مانند ایران بجز نیروهای توده‌ای - کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران مترقی و انقلابی - هیچ قشر و نیروی دیگری نمی‌تواند در مبارزات ملی و ضدامپریالیستی و دمکراتیک شرکت کند. این ارزیابی نادرست و به دور از مارکسیسم لنینیسم سبب شد که علیرغم اینکه رهبری حزب از سوابق مبارزاتی دکتر مصدق و شخصیت افرادی چون دکتر شایگان، که مهم‌ترین وکیل مدافع ما در دادگاه بود، اطلاع داشت، تنها به علت اینکه در جبهه ملی عناصر بدنام و وابسته به امپریالیسم آمریکا و انگلیس گرد آمده بودند، از همان آغاز مارک عامل امپریالیسم به آنها زده شود. بدین ترتیب، دشمنی آشتی‌ناپذیری با آنها - و کمی بعد با آیت‌الله کاشانی - به وجود آمد و این جریان مدتی به زشت‌ترین شکل ادامه یافت. واقعیت این است که این افراد رهبری نه تنها احکام مارکسیسم لنینیسم در انطباق با جوامع استعمارزده و تحت ستم دوگانه - یعنی ارتجاع داخلی و امپریالیسم خارجی - را نمی‌دانستند بلکه با واقعیات میهن‌شان هم آشنا نبودند. ما با نقش سرمایه‌داری ملی در انقلاب ضدامپریالیستی آشنایی نداشتیم و این را درك نمی‌کردیم که حتی عناصری از طبقات حاکمه، یعنی مالکین بزرگ و سرمایه‌داران کلان، ممکن است که در شرایط معین به طور فعال در جنبش انقلابی ملی و دمکراتیک شرکت کنند. نمونه‌های این پدیده که در انقلاب‌های جهان بکرات دیده شده برای ما قابل تصور نبود. (انگلس فرزند يك سرمایه‌دار و کارخانه‌دار بزرگ بود.)

- در حزب توده هم افرادی مثل کامبخش بودند.

کیانوری: کامبخش هیچ ثروتی نداشت، فقط اسماً شاهزاده بود.

در نتیجه، به علت آن غرور و عدم آشنایی، رهبری حزب توده ایران از همان آغاز مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت و خروج منابع زرخیز ایران از چنگ غارتگران انگلیسی در بیراهه

گام گذارد و هم به جنبش ملی و هم به حیثیت حزب زیان‌های جبران‌ناپذیر وارد ساخت. اشتباه دیگر اکثریت رهبری، که باز ناشی از آن غرور و خودبینی بود، عدم توجه به اصل بااهمیت دمکراسی درون حزبی بود. واقعیت این بود که اکثر کادرهای درجه اول حزب مطالعات سیاسی و تئوریک قابل توجهی داشتند و از جریان‌های سیاسی کشور ارزیابی درستی ارائه می‌دادند و هوادار جدی حمایت از موضع‌گیری‌های ضدامپریالیستی جنبش - که دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی در پیشاپیش آن قرار داشتند - بودند. ولی اکثریت رهبری حزب به این نظرات صحیح توجه نمی‌کرد.

اشتباه دیگر، عدم توجه به تذکرات مکرر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که در مطبوعات مهم و مرکزی آن کشور در جهت حمایت از جنبش ملی شدن صنعت نفت بازتاب داشت. اکثریت رهبری ادعا می‌کرد که چون ما در ایران هستیم پس واقعیات را بهتر تشخیص می‌دهیم. در اینجا باید متذکر شوم که، برغم حزب، رادیو مسکو بارها از دکتر مصدق دفاع کرد و حتی جمال امامی در مجلس گفت: «این اواخر رادیوی مسکو از جناب آقای دکتر مصدق تعریف می‌کند و ایشان را وطن پرست می‌داند. می‌دانید مفهوم وطن پرستی در قاموس رادیو مسکو یعنی چه؟»<sup>۸۴</sup>

آن عده از افراد رهبری حزب، که بخشی پس از آذر ۱۳۲۵ و بخشی پس از حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به خارج رفته بودند و از دور به اوضاع ایران نگاه می‌کردند نیز دچار اشتباه بودند. تنها ایرج اسکندری، که در فرانسه بسر می‌برد، در این مجموعه مستثنی بود و طی نامه مفصلی نظرات درستی برای ما نوشت ولی دوستان نزدیک او - از لحاظ گروهبندی درون حزبی - از پذیرش این نظرات صحیح سر باز زدند.

اشتباه دیگر، ارزیابی نادرست از نیروهای خود و نیروهای انقلابی دیگر و هم‌چنین نیروهای دشمن امپریالیستی و ارتجاع داخلی بود که منجر به آن شد که حزب شعارهای بدون پشتوانه چون «ملت ایران کودتا را به ضد کودتا بدل خواهد کرد!» مطرح کند و در عمل نتواند این شعارها را تحقق بخشد.

ارزیابی نادرست از امکانات دکتر مصدق در زمینه اصلاحات اجتماعی و در نتیجه مطرح کردن شعار «تقسیم بلاعوض اراضی مالکین در میان دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین» در مقابل اقدام دکتر مصدق در کم کردن ۲۰ درصد بهره مالکانه از اشتباهات دیگر ما بود. اپی‌نوشت: - انتقادی که بنوم چهارم بر عملکرد رهبری حزب در قبال مصدق وارد

۸۴. مذاکرات مجلس، ۲ مهرماه ۱۳۳۰.

دانسته «چپ‌روی» است که شما «غرور» اعضای رهبری را در پایه آن قرار دادید. البته بنظر می‌رسد که این اطلاق به پدیده‌هایی چون جاه‌طلبی و قدرت‌طلبی و باندبازی رهبران حزب انتقادی کم‌رنگ باشد. بهر روی، این منش - که از نظر روانشناسی مبتنی بر همان خودبینی و غرور است - در عمل سیاسی به صورت «چپ‌روی» تجلی می‌یابد. در واقع، چپگرایی در کمونیسم یک پدیده ریشه‌دار و قوی است و این گرایش در مواضع لی‌لی‌سان در حزب کمونیست چین در قبال کومین‌تانگ و در مواضع روی در حزب کمونیست هند در قبال حزب کنگره سابقه تاریخی نزدیک داشت و مورد انتقاد کمینترن قرار گرفته بود.

کیانوری: من اشتباه بزرگ اکثریت رهبری حزب را در شناخت اهمیت نهضت ملی و دکتر مصدق تنها به غرور بیش از حد آنان مربوط نکردم و کم‌اطلاعی‌شان از احکام زنده مارکسیسم لنینیسم و ناتوانی‌شان در انطباق این احکام بر شرایط مشخص جامعه ایران را یکی دیگر از اشتباهات پایه‌ای دانستم. علاوه بر آنچه گفتم، بهیچوجه نواقص دیگر رهبری را، از جمله دسته‌بندی و قدرت‌طلبی، رد نمی‌کنم. انتقادات من به رهبری حزب، و از جمله خودم، در بخش‌های مختلف گفته شده است.

نکته دیگر، که به آن اشاره شد، کمی اطلاعات سیاسی رهبری حزب ما بود. درست است که افراد رهبری کم و بیش با مارکسیسم لنینیسم آشنایی داشتند، ولی واقعیت این است که خود من و بسیاری دیگر از افراد رهبری حزب درس‌های اصلی این دانش وسیع را عمیقاً درک نکرده بودیم. شاید همه ما کتاب چپگرایی بیماری کودکی کمونیسم لنین را خوانده بودیم، ولی در تطبیق آن با واقعیت جامعه خودمان و سیاست عملی روز حزب نمی‌توانستیم از آن بهره‌برداری کنیم.

نقص دیگر ما، که باز هم «غرور» در پایه آن قرار داشت، عدم شناخت درست کشورمان و بویژه نقش عمیق اعتقادات مذهبی در وسیع‌ترین توده‌های زحمتکشان جامعه، که حزب از خواستهای اقتصادی و سیاسی آنان دفاع می‌کرد، بود. ما با ساختار پیچیده اجتماعی کشورمان و نقش طبقات و قشرهای گوناگون آن در مبارزات سیاسی آشنایی ناقصی داشتیم.

در زمینه موضع‌گیری خارجی، ما به یک مسئله مهم یا اصلاً توجه نداشتیم و یا خیلی کم آن را به حساب می‌گذاشتیم. ما متوجه نبودیم که دشمنی آشتی‌ناپذیر و به حق مردم ایران با روسیه تزاری و امپراتوری استعماری انگلستان در جامعه ما چه ریشه‌های عمیقی دوانیده است و در مقابل تنها اقلیت کوچکی از روسنفکران و کارگران آگاه با این واقعیت که در روسیه تزاری با انقلاب اکتبر اوضاع به طور بنیادی دگرگون شده است آشنایی دارند.

همه این عوامل گاه یک‌یک و گاه همه با هم در سیاست‌های غلط حزب ما تأثیر داشته



است. این را باید بیافزایم که این بیماری‌ها تنها در حزب ما نبوده است. تقریباً همه احزاب کمونیست در همه کشورها در دوران طولانی موجودیت و مبارزه خود دچار همه و یا بخشی از این اشتباهات شده‌اند. و باز باید بیافزایم که این بیماری‌ها مختص احزاب کمونیست نیست. در فعالیت جریان‌های سیاسی بورژوازی و نیمه بورژوازی، لیبرالی و مذهبی در طول تاریخ معاصر ما - از جمله در عملکردهای جمهوری اسلامی ایران از آغاز تاکنون - نظیر این اشتباهات و یا اشتباهات دیگر بوده و هست. متأسفانه آن جریانی که قدرت را به دست دارد، تا در اثر اشتباهاتش به ناکامی‌های بزرگ دچار نشود، به اشتباهات خودی نمی‌برد و حتی پس از آشکار شدن این اشتباهات از اعتراف به آن اکراه دارد.]

- در بحث خود به افشای توطئه‌ها از طریق روزنامه‌های حزب اشاره داشتید. در واقع در آن دورانی که به گفته شما سیاست حزب در قبال مصدق اصلاح شده بود، شما از انتقادات تند دست برنداشته بودید و حتی از طریق این افشای توطئه‌ها مردم را علیه مصدق تحریک می‌کردید.

کیانوری: ما ضعف‌های دکتر مصدق، اعتماد زیاد و تسلیم او در برابر آمریکا را نقد می‌کردیم و به او می‌گفتیم که آقا! بالاخره تصمیم بگیر و دشمن خود را بشناس. ما چاره‌ای جز این نداشتیم. می‌بایست مردم را هم روشن می‌کردیم و به آنها نشان می‌دادیم که سیاست دکتر مصدق در این زمینه غلط است.

- آیا این عملکرد در جهت تضعیف مصدق و قدرت‌گیری حزب نبود؟

کیانوری: خیر! در آغاز اینطور بود، ولی بعد نه! بعد ما فقط نقاط ضعف دکتر مصدق را مطرح می‌کردیم و نه اینکه مصدق باید سرنگون شود. در این زمینه هر کس هر اتهامی که بخواهد به ما می‌زند، ولی واقعیت این است که ما نمی‌خواستیم مصدق سرنگون شود. تمام تلاش ما این بود که از مصدق در قبال توطئه‌ها حمایت کنیم و او را حفظ کنیم. اگر دکتر مصدق سقوط می‌کرد چه کسی به جای او می‌آمد؟ حزب توده؟ خوب، ما این را می‌فهمیدیم که امکان روی کار آمدن حزب وجود ندارد، نیروی آن را نداشتیم، و در آن شرایط هیچ نیرویی را صالح‌تر از دکتر مصدق نمی‌دیدیم. معنی اینکه ما توطئه‌های نظامی را - علیرغم اینکه خطر لورفتن سازمان افسری ما را دربر داشت - به دکتر مصدق اطلاع می‌دادیم چیست؟! چرا ستوان شجاعیان در شب ۲۵ مرداد جان خود را به خطر انداخت و دکتر مصدق و نهضت را نجات داد؟! به تاریخ باید منصفانه برخورد کرد.

- یکی از انتقاداتی که به حزب توده وارد می‌شود این است که حزب به هنگام کودتای

۲۸ مرداد دارای يك شبکه مقتدر نظامی مرکب از صدها افسر بود ولی علیرغم این توانایی در

مقابل کودتا مقاومت نکرد.

کیانوری: آقا! قلم در دست دشمن است و هرچه می خواهد می نویسد. درباره افسانه شبکه مقتدر نظامی بلافاصله توضیح خواهم داد، ولی واقعیت این است که ما در حد توانمان تلاش کردیم. ما کودتای ۲۵ مرداد را به دکتر مصدق اطلاع دادیم. ما کمک کردیم که نصیری دستگیر شود و جان مصدق نجات پیدا کند. ما آقای ریاحی را خبر کردیم. ما به تمام شبکه افسری اطلاع دادیم که آماده باش باشند. ولی در ۲۸ مرداد غافلگیر شدیم. معهدا، ما همان لحظه ای که خبر به دست می آوردیم، سرهنگ مبشری - مسئول سازمان افسری - به خانه من می آمد و به دکتر مصدق اطلاع می دادیم. ما که امکان مقابله نداشتیم. تمام امکانات دست خود آنها بود. چرا ما باید دفاع می کردیم؟ پس این آقایان افسران جبهه ملی کجا بودند؟ این مصدق بود که باید از دولتش دفاع می کرد. فکر کنید که این خبر از کجا می آمد؟ در ته شبکه سازمان افسری، يك افسر در واحدش خبری را می شنید. او باید رابط بالای خود را پیدا می کرد. این رابط باید رابط بالاتر را پیدا می کرد (چون گروههای افسری سه نفره بودند). به همین ترتیب، خبر به دست سرهنگ مبشری می رسید و او به من و من به دکتر مصدق اطلاع می دادم.

- مسئولیت دکتر مصدق و نظامیان وابسته به جبهه ملی روشن است. این صحیح است که آنها برای لوٹ کردن این مسئولیت و توجیه عملکرد خود حزب توده را مستمسک قرار داده اند (گویا حزب توده باید از آنها حفاظت می کرد و حال آنکه اهرم های قدرت در دست خود آنها بود). ولی این پرسش مطرح است که چرا حزب توده، در حالیکه از يك شبکه مقتدر نظامی برخوردار بود، برای دفاع از خود دست به مقابله با کودتا نزد؟

کیانوری: من شرح واقعه ۲۸ مرداد را قبلاً گفته ام و توضیح دادم که ما حتی اسلحه در اختیار نداشتیم (و خود مصدق به این امر اشاره کرده است). درباره سازمان افسری اغراق زیاد می شود. در این مسئله آنقدر غلو می کنند که واقعاً عجیب است. آنقدر در تدوین تاریخ و اتهام زدن به ما بی انصافی می کنند که غیر عادی است. اگر این آقایان واقعاً «محقق» و «مورخ» اند باید حقیقت را بنویسند. ولی به ما که می رسند چشم روی هم می گذارند و هر لاطائلاتی که گفته شده است را، بدون سند و مدرک، تکرار می کنند. در مسئله اغراق در قدرت سازمان افسری حزب توده ایران من عیناً نوشته خودم را، که قبلاً چاپ شده است، می آورم. در کتاب کمونیزم در ایران زیبایی و کتاب سیاه تیمور بختیار نام و مشخصات ورسته سازمانی کلیه اعضای سازمان افسری آمده است و این نوشته براساس آن تنظیم شده است.

گفته می شود که حزب توده ایران سازمان افسری نیرومندی، که در آن ۶۰۰ افسر «حاضر به جنگ» عضویت داشته اند، آماده داشته و در جریان کودتای ۲۸ مرداد از آن

بهره گیری نکرده است. این ادعا از واقعیت فرسنگ‌ها به دور است. به دلایل زیرین:

۱- تعداد اعضای سازمان افسری حزب توده ایران در مرداد ماه ۱۳۳۳، که این سازمان لورفت، ۴۶۶ نفر بود که ۴۲۹ نفر آنها بازداشت و محکوم و ۳۷ نفر آنها فراری شدند. از این عده تنها نزدیک به ۳۵۰ نفر در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در سازمان افسری بودند و نزدیک به ۱۲۰ نفر دیگرشان در دوران بعد از ۲۸ مرداد تا هنگام لورفتن بتدریج به سازمان افسری ما پیوسته بودند و اکثر این عده هنوز به صورت افراد آزمایشی بودند.

۲- از این افراد بخش مهمی دانشجوی دانشکده افسری و هوایی، پزشک و مهندس و قاضی و کارمند اداری بوده‌اند.

در صورت زیرین تقسیم این افسران به رشته‌ها و وضع بخش آنها در سراسر کشور دیده می‌شود:

ترکیب ۴۲۹ افسر بازداشت و محکوم شده سازمان افسری حزب توده ایران

رسته	تعداد کل	افسران شاغل در تهران
هوایی	۳۲	۲۹
توپخانه <sup>۱</sup>	۲۵	۷
سوار	۲۶	۹
پیاده	۸۰	۱۷
مخابرات	۱۷	۲
مهندسی و فنی <sup>۲</sup>	۴۱	۲۵
افسر ستاد	۶	—
ژاندارمری <sup>۳</sup>	۳۱	۲۳
شهربانی <sup>۴</sup>	۴۷	۲۴
پزشک	۲۷	۱۵
دانشجوی پزشکی	۳۶	۳۱
دانشجوی افسری و هوایی	۵۲	۵۲
درجه‌دار	۱۶	۹
جمع	۴۲۹	۲۴۳

۳- اکثراً مالی، اداری، قضایی، باربری.

۴- اکثراً راهنمایی، اطلاعات و اداری.

۱- دو دادیار و سه استاد.

۲- اکثراً در کارخانجات تسلیحات.

اگر فرض کنیم که در ۲۸ مرداد همه آن افرادی که در دوران يك سال پس از آن تاریخ به سازمان افسری پیوستند عضو سازمان بوده‌اند، در آن صورت ما در ۲۸ مرداد در تهران ۲۴۳ افسر داشتیم که در رسته‌های زیر بودند:

دانشجو	۵۲ نفر
پزشک و دانشجوی پزشکی	۴۶ نفر
افسر مهندس و فنی	۲۵ نفر
افسر خلبان	۲۹ نفر
افسر شهربانی	۲۴ نفر
افسر ژاندارمری	۲۳ نفر
افسر پیاده	۱۷ نفر
افسر سوار	۹ نفر
افسر توپخانه	۷ نفر

از این عده افسران توده‌ای در تهران، که پس از حذف پزشک و دانشجو، ۱۴۵ نفر می‌شدند، عده زیادی در مشاغل قضایی، دادرسی ارتش، مشاغل اداری، مراکز اطلاعات - یعنی در مشاغل غیر عملیاتی نظامی - قرار داشتند. برای نمونه، در تمام لشکر گارد - که خطرناک‌ترین واحد نظامی بود - حزب ما تنها ۳ یا ۴ نفر هوادار داشت.

این اعداد واقعی نشان می‌دهد که افسانه امکانات حزب توده ایران در ارتش چقدر از واقعیت به دور است و دشمنان و مخالفان و منافقان برای بیرون کشیدن مسئولان واقعی از زیر بار مسئولیت و سنگین کردن مسئولیت حزب ما تا چه اندازه از دروغ و افترا بهره‌گیری می‌کنند.<sup>۸۵</sup>

- در کتاب کمونیزم در ایران زیبایی اسامی افراد غیر نظامی توده‌ای که پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دستگیر شدند نیز آمده است. طبق این فهرست تعداد آنها ۳۴۶۹ نفر است. با توجه به اینکه در آن دوران شما مدت‌ها مسئول کمیته ایالتی تهران بودید، آیا می‌توانید تعداد کل اعضای حزب را در تهران (به تفکیک مناطق حزبی) و شهرستانها ذکر کنید؟

کیانوری: این تعداد تنها شامل افراد عضو حزب نمی‌شود. افراد سازمان جوانان هم در آن هستند. من شمار درست افراد حزب و سازمان جوانان را به یاد ندارم، ولی بطور تقریب تعداد افراد حزب و سازمان جوانان در تهران نزدیک به ۶ هزار نفر می‌شد.

۸۵. نورالدین کیانوری. حزب توده ایران و مسایل میهن انقلابی ما. تهران: حزب توده ایران ۱۳۶۱، ص ۶۲۹ - ۶۳۱.

## اتحاد شوروی و مصدق

- یکی از مسایلی که درباره دوران دولت مصدق مطرح می‌شود، عدم حمایت اتحاد شوروی از اوست.

کیانوری: چنین نیست. این اتهام هم از آن اتهاماتی است که مکرر مطرح می‌شد و فقط جنبه تبلیغاتی داشت. واقعیت این است که این خود دکتر مصدق بود که نمی‌خواست از امکانات همجواری با اتحاد شوروی به سود جنبش ملی استفاده کند و به عکس تمام امید خود را به آمریکا بسته بود.

اتحاد شوروی بطور جدی از خواستهای دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت ایران حمایت می‌کرد و مطبوعات شوروی نیز از دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی به عنوان رهبران این نهضت پشتیبانی می‌کردند. در گفتگوهای ما در هیئت اجرایی، یکی از دلایلی که همیشه من برای اثبات نادرستی نظرات اکثریت - که دکتر مصدق و کاشانی را عمال امپریالیسم می‌دانستند - عنوان می‌کردم مواضع مطبوعات شوروی بود. خوب به یاد دارم که در یکی از شماره‌های مجله فلسفی، که از طرف شعبه فلسفه آکادمی علوم شوروی منتشر می‌شد، مقاله جالبی درباره نهضت ملی ایران و تأیید آن درج شده بود. به علاوه، همانطور که قبلاً گفتم، انتقاد حزب کمونیست اتحاد شوروی از مواضع غلط اکثریت هیئت اجرایی بارها به ما ابلاغ شد. بزرگ علوی - که در آن زمان در خانه فرهنگ شوروی کار می‌کرد - چند بار برای ما پیغام آورد که «چرا شما با مصدق مخالفید؟ سیاست او در جهت منافع ملت ایران است.»

حمایت اتحاد شوروی از دولت مصدق حداقل در سه مورد کاملاً آشکار است:

اول، شکایت انگلیس به شورای امنیت که مصدق به خاطر آن در جلسه شورا شرکت کرد. در این ماجرا تنها مداخله اتحاد شوروی باعث شد که شورای امنیت نتواند علیه ایران تصمیم بگیرد و اعلام کند که دعوی یک کمپانی با یک دولت به شورای امنیت مربوط نیست.

دوم، در مسئله تحریم نفت ایران توسط غرب. در این ماجرا نیز اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی (لهستان، چکسلواکی و مجارستان) آمادگی خود را برای شکستن تحریم و کمک به ایران اعلام کردند. ولی دولت مصدق در زیر فشار آمریکا و انگلیس شهادت این اقدام را نداشت و حاضر نشد از این امکان به سود ملت ایران و جنبش ملی استفاده کند. رادیو صدای آمریکا برای ترسانیدن مصدق می‌گفت: «فروش نفت به شوروی باعث تشدید نفوذ آن دولت در ایران خواهد شد.»<sup>۸۶</sup> فواد روحانی می‌نویسد:

۸۶. ف. م. جوانشیر، تجربه ۲۸ مرداد، ص ۱۷۸.

پیشنهادهایی هم از طرف دولت‌های بعضی ممالک اروپای شرقی یعنی لهستان و چکسلواکی و مجارستان رسیده بود که در مورد آنها تهدید انگلیسیها تأثیری نداشت و پیشنهاددهندگان اظهار کرده بودند که وسیله حمل و نقل را خود فراهم خواهند کرد. با این حال نسبت به این پیشنهادها دولت ایران دست به دست می‌کرد... در تاریخ ۱۱ دیماه دولت لهستان از ایران گله کرد که ترتیب اثری به پیشنهادش نداده‌اند.<sup>۸۷</sup>

سوم، اقدامات شوروی برای حل مسایل مالی میان دو کشور و توسعه مناسبات بازرگانی. این اقدامات هم‌زمان با رأی دولت شوروی در سازمان ملل آغاز شد و سفیر شوروی در تهران چند بار به دکتر مصدق - نخست‌وزیر - و باقر کاظمی - وزیر امور خارجه - مراجعه کرد و اعلام داشت که دولت شوروی آماده است که اختلافات مالی خود با ایران در مسئله طلاهای ایران در بانک مرکزی شوروی و اختلافات کوچک مرزی را حل کند. باختر امروز در ۲۷ مهرماه ۱۳۳۰ نوشت: «آقای کاظمی هم در این باب [حل اختلافات مالی] و هم در مورد رأی در شورای امنیت از دولت شوروی تشکر کرد.» متأسفانه، دکتر مصدق که به کمک‌های آمریکا دل بسته بود، پیشنهاد تشکیل کمیسیون مشترک حل اختلافات را تا تیرماه ۱۳۳۲ به تعویق انداخت و تنها پس از اینکه از کمک‌های آمریکا قطع امید کرد حاضر به مذاکره با اتحاد شوروی شد. باختر امروز در ۸ تیرماه ۱۳۳۲ نوشت:

سفیر سابق شوروی قبل از عزیمت از ایران با وزارت خارجه ایران تماس گرفت و درباره استرداد طلاها و سایر مطالبات ایران از شوروی با مفتاح مذاکره نمود.

همین روزنامه در ۳۱ تیرماه ۱۳۳۲ نوشت:

مذاکرات بازرگانی که از خردادماه میان هیئت نمایندگی شوروی و وزیر اقتصاد ایران جریان داشت در همان آغاز به این نتیجه رسید که توسعه قابل توجهی در فهرست مبادلات کالا داده شود و کالاهای جدیدی در این فهرست وارد گردد و حجم مبادلات دوبرابر شود. این مقدار هم کافی نبود. چون طرفین مایل به توسعه اقتصادی با یکدیگر بودند به موجب دستوراتی که از مسکو رسیده بود، کوزینتسوف با وزیر اقتصاد ملی ملاقات کرد و تمایل خود را به توسعه روابط اقتصادی اعلام نمود.

در همین زمانها مذاکرات به نتایج مثبت رسید و قرار شد پروتکل نهایی هم‌زمان در تهران و مسکو منتشر شود. میزان مطالبات ایران از شوروی نیز دقیقاً تعیین شد که عبارت بود از حدود ۱۱ تن طلا (معادل ۱۲/۵ میلیون دلار) و حدود ۷/۵ میلیون دلار نقد، که جمعاً حدود ۲۰ میلیون دلار بود.<sup>۸۸</sup> سپهبد امان‌الله جهانپانی نیز برای حل اختلافات مرزی تعیین شد. این

۸۷. فواد روحانی. تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران. تهران: جیبی، ۱۳۵۳، ص ۳۹۸.

۸۸. مطالبات فوق بابت هزینه‌هایی بود که در طول جنگ دوم جهانی توسط ارتش‌های متفقین به ایران تحمیل ←

موافقت نامه و پروتکل با عکس و تفصیلات در روزنامه های آن زمان - از جمله باختر امروز و کیهان - درج شده است. متأسفانه در همین زمان کودتای ۲۸ مرداد پیش آمد. دولت شوروی تا ماهها پس از کودتا از تحویل مطالبات ایران به دولت کودتا امتناع کرد ولی بالاخره با تهدید زاهدی مواجه شد. بهر حال چون پروتکل امضاء شده بود و دولت شوروی موظف به اجرای آن بود و دولت زاهدی می خواست به شورای امنیت شکایت کند، طلاهای فوق به ایران تحویل گردید.

این مسئله طبیعی و روشن را بعدها جبهه ملی ها علم کردند و به تبلیغات سخیفی علیه حزب و اتحاد شوروی پرداختند و ما نیز در جزوه افسانه طلاهای ایران با مدرک و سند به این اتهام پاسخ دادیم.<sup>۸۹</sup>

در سمیناری که ما به مناسبت پنجاهمین سالگرد انقلاب اکتبر برگزار کردیم، در رابطه روابط بازرگانی ایران و شوروی در دوران دولت دکتر مصدق چنین آمده است:

در سالهای حکومت دکتر مصدق نقش بازرگانی ایران با اتحاد شوروی اهمیت ویژه ای کسب می کند، زیرا در این سالها کشورهای امپریالیستی - بویژه آمریکا و انگلیس - ایران را در فشار اقتصادی قرار داده و نسبت به میهن ما نوعی بایکوت اقتصادی معمول داشته بودند. بازرگانی ایران و شوروی در این سالها با موازنه مثبت خود به سود ایران کمک بزرگی بود به تعدیل پرداخت های خارجی ایران و اجرای سیاست «اقتصاد بدون نفت» دکتر مصدق.<sup>۹۰</sup>

سال	واردات	صادرات	جمع مبادله	کسر موازنه (میلیون ریال)
۱۳۳۰	۸۰۷	۹۰۱	۱۷۰۸	+ ۹۴
۱۳۳۱	۷۲۲	۶۸۹	۱۴۱۱	- ۳۳
۱۳۳۲	۳۰۷	۱۱۰۶	۱۴۱۳	+ ۷۹۹

متأسفانه، دکتر مصدق از این امکان مبادله بازرگانی با شوروی نیز استفاده نکرد. در دوران دولت او سهم اتحاد شوروی در کل مبادلات بازرگانی ایران کمتر از ۵/۲ درصد و سهم آمریکا قریب به ۲۵ درصد بود!

(بهی نوشت: - مسئله دیگر، برخورد شوروی به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. چنین بنظر

→ شده بود (ویراستار).

۸۹. ف.م. جوانشیر [فرج الله میزانی]. افسانه طلاهای ایران. تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۸.

۹۰. انقلاب اکتبر و ایران. [لایبزیك] شعبه تبلیغات حزب توده ایران، چاپ دوم، ۱۳۵۴، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.

می‌رسد که اتحاد شوروی حساسیت لازم را نسبت به کودتا نشان نداد. (به احتمال زیاد، شورویها از طریق عوامل اطلاعاتی خود - مانند کیم فیلیپ مأمور نفوذی شوروی در کادر رهبری اینتلجنس سرویس بریتانیا که اتفاقاً در زمان کودتا مقیم آمریکا و رابط اینتلجنس سرویس و سیا بود - از طرح کودتا در ایران اطلاع داشتند.) شوروی می‌توانست واکنش‌های گوناگون نشان دهد: می‌توانست با رهنمودهای قاطع خود رهبری حزب توده را از تشتت و بلا تکلیفی خارج کند و آنها را به مقابله قاطع با کودتا فراخواند؛ می‌توانست نسبت به کودتا اولتیماتوم دهد و... برخی تحلیل‌گران مرگ استالین را از عوامل مؤثر در پیروزی کودتای ۲۸ مرداد می‌دانند. ویلیام راجرلویس می‌نویسد: «مقدمه بحران ایران با مرگ استالین در ۵ مارس مصادف شد. به دنبال آن يك دوره بی‌تصمیمی پیش آمد که روسها نتوانستند به کمونیست‌های ایرانی کمک کنند. تشکیلات حزب توده به حال خود رها گردید.»<sup>۹۱</sup> جیمز بیل می‌افزاید: «مرگ استالین در ۵ مارس ۱۹۵۳ منجر به تردید و بی‌تصمیمی در سیاست شوروی گردید... اگر شورویها تصمیم به درگیری می‌گرفتند ممکن بود نتیجه رویدادها چیز دیگری باشد.»<sup>۹۲</sup>

اگر توجه کنیم که مرگ استالین در اسفند ۱۳۳۱ و آغاز جنگ قدرت در بولیت پوروی حزب کمونیست شوروی - که طبعاً کاهش حساسیت به مسایل جهان و منطقه را در برداشت - با آغاز زمامداری چهره‌های مقتدری چون چرچیل و آیزنهاور در انگلیس و آمریکا تقریباً مقارن بود، اهمیت این عامل روشن می‌شود. نظر شما درباره این تحلیل چیست؟

کیانوری: این ادعای آقایان جیمز بیل و راجرلویس هم مانند بسیاری از ادعاهای دیگر تحلیل‌گران غربی برای بدنام کردن اتحاد شوروی است. خود شما نوشته‌اید که استالین در ۵ مارس ۱۹۵۳ درگذشت، یعنی تنها ۸ سال پس از پایان جنگ جهانی دوم. آیا در تصور شما هست که وضع اقتصادی و امکانات دفاعی اتحاد شوروی پس از آن خرابی دهشتناک جنگ و آن تلفات کمرشکن انسانی و مادی چگونه بود؟ آیا شما هیچ حساب می‌کنید که انقلاب کبیر چین در ۱۹۴۹ پیروز شد و کمک به تجدید ساختمان و نوسازی چین چه بار سنگینی بر دوش اتحاد شوروی گذاشته بود؟ آیا شما هیچ حساب می‌کنید که مبارزه با نیروهای ارتجاعی و ضدانقلابی و عمال امپریالیسم در کشورهای آزاد شده از یوغ حاکمیت نازیها در اروپای شرقی چه میزانی از امکانات شوروی را در اختیار می‌گرفت؟ آیا در چنین شرایطی ادعای آقای جیمز بیل درباره اینکه «اگر شورویها تصمیم به درگیری می‌گرفتند» بیش از يك ادعای توخالی

۹۱. جیمز بیل و ویلیام راجرلویس، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۱۱ - ۴۱۲.

۹۲. همان مأخذ، ص ۴۶۲.



از يك شكم سير و بی خبر چیز دیگری است؟

تنها کمک ممکن اتحاد شوروی همان پیشنهادات مصرانه برای خرید نفت از ایران و توسعه تجارت با ایران بود. اگر دولت دکتر مصدق از این پیشنهادات استقبال می کرد، از این طریق وضع اقتصادی را که در نتیجه قطع درآمد نفت دچار سختی شده بود بهبود جدی می بخشید و با توسعه تجارت با اتحاد شوروی بازار ایران را از رکود بیرون می آورد و از این راه به میزان زیادی از نارضایتی اقشار مختلف مردم بطور جدی می کاست. در این صورت آیا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به يك ۳۰ تیر ۱۳۳۱ دیگر تبدیل نمی شد؟!

دولت دکتر مصدق، همانطور که حزب توده ایران در انتشارات خود مفصلاً با مدارک نشان داده، حتی فروش چند صد تن آهن قراضه را به اتحاد شوروی غدغن کرد. وزیر اقتصاد دولت دکتر مصدق که می بایست در پیشرفت مناسبات اقتصادی با اتحاد شوروی و کشورهای دمکراسی توده ای کوشا باشد همکار کودتاچیان از آب درآمد!

این بحث مرا بر آن می دارد که يك بار دیگر شما را متوجه این مسئله با اهمیت کنم که تحلیل های محافل «آکادمیک» امپریالیستی در مورد سیاست اتحاد شوروی مانند خاطرات کوزیچکین و تمام تبلیغات سیاسی امپریالیستی، در کنار ارائه يك رشته حقایق، همیشه با مقدار قابل توجهی دواهای گیج کننده و گمراه کننده همراه است. از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی ایران تاکنون این سیاست بدون يك لحظه تأمل در مورد کشور ما عملی گردیده و هم اکنون نیز با شدت تمام در حال اجراست.

### حزب توده پس از کودتا

- در زمان کودتا و پس از آن (تا خروج از ایران) چه مسئولیت هایی داشتید؟  
کیانوری: درست پنج ماه پیش از کودتای ۲۸ مرداد، یعنی در آخر اسفند ۱۳۳۱، اختلافات ما با گروه چهار نفری بهرامی، یزدی، جودت، علوی به حد اعلای رسید. در عین آنکه در مسئله دکتر مصدق آنها تسلیم نظرات من شده بودند و نامه های سرگشاده به دکتر مصدق را من می نوشتم، معذک کینه آنها به من هر روز شدیدتر می شد. علت این بود که کادرهای حزبی دیگر از اختلاف نظرهای ما اطلاع پیدا کرده بودند و در نتیجه اعتبار آنها در میان افراد حزب به شدت تنزل یافته بود. لذا این توهم در آنها ایجاد شده بود که چون من مسئول سازمان ایالتی تهران هستم، نظرات خود را به اعضاء منتقل می کنم. البته گالوست زاخاریان - نزدیک ترین دوست نادر شرمینی - عضو کمیته ایالتی تهران بود و به آنها مرتب گزارش می داد و آنها می دانستند که من در جلسات کمیته ایالتی تهران کلمه ای برخلاف تصمیمات هیئت اجراییه

سخن نمی‌گویم و حتی در مواردی که خودم در هیئت اجرائیه با تصمیمی مخالف بودم نظر تصویب شده را منتقل می‌کردم. در نتیجه این کینه، آنها در اسفند ۱۳۳۱ مرا از مسئولیت سازمان ایالتی تهران برکنار کردند و دکتر حسین جودت را، که اصلاً سابقه کار تشکیلاتی نداشت و واقعاً فردی بی‌لیاقت و بی‌عرضه بود، به این مسئولیت گماردند. افزون بر این، مسئولیت سازمان افسری، مسئولیت شورای متحده مرکزی و مسئولیت تشکیلات آذربایجان، یعنی بخش مهمی از مسئولیت‌های حزب، را قبلاً جودت در اختیار داشت. دکتر یزدی هم مسئول سازمان اطلاعات بود. در مقابل، تقریباً من هیچ‌کاره شدم و فقط مسئولیت شعب تبلیغات و تعلیمات، که قبلاً هم به عهده من بود، برایم ماند. مسئولیت جمعیت مبارزه با استعمار هم از من گرفته شد و به دکتر یزدی واگذار شد. همزمان با سلب مسئولیت از من، مریم نیز از مسئولیت تشکیلات زنان برکنار شد و این مسئولیت به بانو هما هوشمند راد سپرده شد.<sup>۹۳</sup> بدین ترتیب، در زمان کودتا و مدتها پس از آن مسئولیت من فقط اداره روزنامه مخفی مردم، اداره روزنامه‌ای که بطور علنی به جای بسوی آینده منتشر می‌شد و اداره نشریه داخلی حزب بود. ضمناً مسئولیت کمیسیون فنی که وظیفه تهیه جا و مکان، چاپخانه‌های مخفی و شناسنامه و پاسپورت را به عهده داشت با من بود. شمای تشکیلات حزب در سال ۱۳۳۳ در کتاب سیر کمونیسم در ایران (مقابل صفحه ۲۴۰) آمده است. در این زمان مسئولیت اعضای هیئت اجرائیه چنین بود:

- ۱- دکتر محمد بهرامی: دبیر هیئت اجرائیه، مسئول سازمانهای جوانان و دهقانان؛
  - ۲- دکتر حسین جودت: مسئول سازمان ایالتی تهران، سازمان نظامی، شورای متحده مرکزی کارگران، سازمان ایالتی آذربایجان؛
  - ۳- مهندس علی علوی: مسئول تشکیلات کل شهرستانها، شعبه مالی، تشکیلات زنان، چاپخانه‌های حزب؛
  - ۴- دکتر مرتضی یزدی: مسئول سازمان اطلاعات؛
  - ۵- دکتر نورالدین کیانوری: مسئول شعبه تبلیغات و تعلیمات، کمیسیون فنی (جا و مکان، تهیه پاسپورت و شناسنامه، تهیه چاپخانه‌های مخفی، اسلحه).
- در شعبه تبلیغات و تعلیمات چه کسانی عضویت داشتند؟
- کیانوری: داوود نوروزی و محمدحسین تمدن جهرمی.
- ظاهراً تهیه گذرنامه جعلی و فرار از مرز هم به عهده شما بود؟

۹۳. خانم هما هوشمند راد زن معتقد و سریفی بود. در دوران مهاجرت، بویژه در پلنوم چهارم، اسکندری و جودت و حتی دکتر رادمنش با دادن وعده‌هایی خواستند که علیه مریم گزارشات نادرستی بدهد و او نپذیرفت. وی به علت غده سرطان در مغز در آلمان درگذشت (کیانوری).

کیانوری: بله! شبکه تهیه گذرنامه و وسایل مسافرت از ۳ نفر و چند دستیار تشکیل می شد. این سه نفر سیف الله همایون، ابری و من بودیم. ابری مسئول تهیه گذرنامه و تغییر عکس ها بود. پاسپورت ها را به وسیله دوستان حزبی، متناسب با سن و سال و مشخصات کسانی که باید خارج می شدند، می گرفتیم و عکس ها را عوض می کردیم و با مهرهای تهیه شده مجدداً نصب می کردیم. به همین طریق، عده ای از کادرها را از راه عراق به کشورهای سوسیالیستی فرستادیم. رفقای کمیته مرکزی در مسکو ترتیب تقسیم آنها را در کشورهای سوسیالیستی می دادند. عده ای را هم بدون گذرنامه از مرز گرگان به شوروی می فرستادیم. سیف الله همایون، که از گروه روزبه بود، این افراد را رد می کرد. این افراد را گاه يك يك و گاه چند نفر با هم می فرستادیم. همایون با آخرین گروه خودش هم به شوروی رفت.

- این همان فردی است که با نام «گامایون» رمان های شوروی را به فارسی ترجمه

می کرد؟

کیانوری: بله!

طبق نوشته های روزبه، ظاهراً پس از ۲۸ مرداد حزب به تشکیل يك ستاد خنثی سازی کودتا دست زد که در آن کیانوری، جودت و علوی (از هیئت اجرائیه)، سرهنگ مبشری و سرگرد جعفر و کیلی (از هیئت دبیران سازمان افسری) و امان الله قریشی و گالوست زاخاریان (از کمیته ایالتی تهران) عضویت داشتند<sup>۹۴</sup>. لطفاً درباره این ستاد و اقدامات آن توضیح دهید.

کیانوری: بله! پس از کودتا تا مدتی جودت و بهرامی و علوی و من هفته ای يك بار با سرهنگ مبشری و سرگرد و کیلی، از هیئت دبیران سازمان افسری، ملاقات می کردیم و مسایل مربوط به مقابله با کودتا، و از جمله طرح ایجاد يك پایگاه پارتیزانی، را مورد مشاوره قرار می دادیم. قریشی و زاخاریان عضو ستاد مقابله با کودتا نبودند. اولین تلاش های ما برگزاری تظاهرات کوتاه مدت موضعی در نقاط پرجمعیت شهر توسط عده کوچکی از افراد بود. ما در این تظاهرات موضعی، خیانت کودتاچیان را توضیح می دادیم و از دکتر مصدق حمایت می کردیم. به محض نزدیک شدن مأمورین فرمانداری نظامی افراد متفرق می شدند.

یکی دیگر از اقدامات ما مخفی کردن دکتر حسین فاطمی بود. دکتر فاطمی پس از فرار از خانه مصدق توانست مخفی شود. بعد از چند روز به ما اطلاع دادند که دکتر فاطمی به ما پیغام داده که من جا ندارم و به من کمک کنید.

- دکتر فاطمی توسط چه کسی این پیغام را به شما داد؟

۹۴. سرهنگ علی زیبایی، کمونیزم در ایران، ص ۵۹۷ - ۶۰۰.

کیانوری: یادم نیست.

ما مکان آماده‌ای برای مخفی کردن دکتر فاطمی در اختیار نداشتیم. لذا من خانه مخفی خود و مریم را در اختیار او گذاردم و خودم به جای دیگر رفتم. مریم هم تا يك هفته از او پذیرایی کرد تا بالاخره یکی از افسران سازمان که دکتر داروساز بود آپارتمان خود را در اختیار ما قرار داد و فاطمی به این محل رفت. ما يك خدمتکار هم در اختیار او گذارده بودیم که غذا و سایر مایحتاج زندگیش را تهیه می‌کرد. دکتر فاطمی مدت‌ها در این خانه بود. من به او گفته بودم که در طول روز از پنجره به بیرون نگاه نکند و برای اینکه خسته نشود مقداری کتاب هم در اختیار او قرار داده بودیم. طرف شمال اتاقی که دکتر فاطمی در آن زندگی می‌کرد مشرف به يك خانه بود. روزی دکتر فاطمی بر اثر خستگی پرده را کنار می‌زند و از پنجره به بیرون نگاه می‌کند. پیرزنی او را با آن ریش بلند - که گذاشته بود - می‌بیند و صاحبخانه خبر می‌دهد و آنها هم پلیس را در جریان می‌گذارند. بدین ترتیب، دکتر فاطمی و دوست افسر ما دستگیر شدند. ما در تدارك آن بودیم که دکتر فاطمی را از مرز خارج کنیم، ولی متأسفانه او به علت بی‌احتیاطی خودش دستگیر شد و قهرمانانه به شهادت رسید. آن دوست افسر ما هم زندانی بود تا اینکه سازمان افسری لو رفت و معلوم شد که عضو سازمان بوده است. او به مدتی زندان (تصور می‌کنم ۵ سال) محکوم شد و سپس به آلمان رفت و در آنجا داروخانه داشت.

- در مدتی که دکتر فاطمی نزد شما بود چه صحبت‌هایی داشتید؟

کیانوری: در بیش از يك هفته‌ای که دکتر فاطمی در منزل من و مریم پنهان بود، من چند بار با او در زمینه مسایل سیاسی صحبت کردم. او از اینکه دکتر مصدق نسبت به دشمنان جنبش نرمش نشان می‌داد، از اینکه پس از فرار شاه تصمیم قاطع درباره اعلام جمهوری نگرفت، از اینکه به فرماندار نظامی دستور سرکوب تظاهرات ضدشاه را داد، و از همه بالاتر از اعتمادی که مصدق به بستگان خود داشت و علیرغم تذکر ما درباره همکاری سرتیپ دفتری با کودتاچیان در ۲۷ مرداد او را به ریاست شهربانی و فرماندار نظامی تهران برگزید، گله و ناله داشت. او می‌گفت که دولت باید خیلی زودتر، بویژه از زمانی که نماینده شوروی در شورای امنیت به نفع ایران رأی داد، در جهت بهبود مناسبات با شوروی گام برمی‌داشت. بیشترین ناراحتی دکتر فاطمی از جریان روز ۲۸ مرداد بود که دکتر مصدق حاضر نشد علیرغم تذکر او (و تذکر چند باره ما به وسیله تلفن) يك پیام رادیویی بفرستد و از مردم کمک بخواهد. او می‌گفت که دکتر مصدق به گزارشات سرتیپ دفتری - که دقیقاً معلوم شد برای کودتاچیان کار می‌کرد - اعتماد داشت و دفتری گزارش می‌داد که «مسئله مهمی نیست و به زودی آرامش برقرار می‌شود!» این همان پاسخی است که مصدق در تلفن به ما می‌داد.

- آیا روزبه با دکتر فاطمی ملاقات داشت؟

کیانوری: خیر!

- پس از کودتا خود شما در کجا زندگی می کردید؟

کیانوری: من و مریم در آپارتمانی که یکی از دوستان در خیابان نصرت اجاره کرده بود زندگی می کردیم. مستأجر رسمی خانه مریم بود و من هم به عنوان میهمان - معمولاً شب‌ها - در لباس نایب سرهنگی به آن خانه می رفتم. سرهنگ سیامک هر هفته و یا دو هفته يك بار با لباس نظامی و اتومبیل جیب و راننده به خانه ما می آمد. آمدن سیامک برای بالا بردن اعتبار و امنیت خانه بود. ولی پس از مدتی به علت برخی کارهای زشت یزدی و شرمینی مجبور شدیم این خانه را ترك کنیم و از آن پس من و بویژه مریم بکلی آواره بودیم و هر از چند در خانه یکی از افراد حزبی زندگی می کردیم و گاه گاه همدیگر را می دیدیم. در این فاصله مدتی من در خانه‌ای در شمیران، که در آنجا نارنجک‌ها را سوار می کردیم، با سه تن از افسران فراری هم خانه بودم. این خانه را یکی از رفقای حزبی به نام ناصر صارمی - که در آن زمان واقعاً فداکار و از خود گذشته بود - اجاره کرده بود. مدتی هم من و مریم و یکی از افراد هیئت دبیران سازمان افسری (ستوان مهندس محقق زاده) در يك خانه قدیمی در شمیران - که مستأجر آن آقای فریدون قم تفرشی بود - زندگی می کردیم. این خانه مورد ظن پلیس قرار گرفت. يك انگلیسی که در باغچه همسایه زندگی می کرد به پلیس تجریش اطلاع داده بود که رفت و آمد این خانه مشکوک است. من شبی به خانه آمدم و دیدم که يك فرد پلیس در باغ ایستاده است. کوچه بن بست بود و در خانه دیگری هم در کوچه نبود. پاسبان پرسید: چکار دارید؟ گفتم: با آقای فریدون تفرشی کار دارم. گفتم: در خانه مشغول تفتیش هستند، صبر کن تا رئیس را صدا کنم. تا او به داخل باغچه رفت، من فرار کردم. به سر پیچ که نزدیک شدم مأمور تأمینات که خانه را بازرسی می کرد به دنبال من دوید. فاصله ما درست ۳۰ متر طول کوچه بود. او ایست داد و تیری به طرف من خالی کرد. در این لحظه من پشت دیوار پیچ کوچه بودم و به سوی او تیری خالی کردم. او که دید من در موقعیت برتر قرار دارم دنبال من نیامد. من هم از کوچه باغ‌های تجریش فرار کردم و از کنار رودخانه به طرف شهر آمدم و به خانه یکی از دوستان رفتم. خوشبختانه در آن ساعت بجز قم تفرشی و مادر پیرش کس دیگری در خانه نبود. باز هم در بدری شروع شد و این بار تا روز خروج از ایران ادامه داشت. مریم هم همینطور دائم در بدر بود و من تنها در هنگام مسافرت توانستم با مریم و روزبه خداحافظی کنم.

ستاد مقابله با کودتا به اقدامات متعددی دست زد که هیچ يك پایه درستی نداشت و به

دلیل عصبانیت و فقدان امکانات - و ماجراجویانه - بود.

اولین اقدام ما تدارك شروع جنگ پارتیزانی بود. بعضی از دوستان ما معتقدند که اگر این کار را شروع کرده بودیم، به دلیل اینکه رژیم کودتا هنوز تثبیت نشده بود و عناصر ناراضی در ارتش زیاد بودند، نتیجه می داد و حتی ممکن بود واحدهایی از ارتش قیام کنند و به ما بپیوندند. ولی بنظر من این يك طرح ماجراجویانه بود. افرادی که ما می خواستیم به کوه اعزام کنیم تجربه نظامی نداشتند. به علاوه چنین حرکت هایی به حمایت مردم نیاز داشت. بهر حال، ما این کار را شروع کردیم و اقداماتی - چه از نظر تدارکات حزبی و چه از نظر نظامی - انجام دادیم. به پیشنهاد رفقای سازمان افسری تصمیم گرفتیم که حرکت پارتیزانی را در جنگل های شمال - کوه های حدفاصل گیلان و مازندران - انجام دهیم. برای این منظور به سه چیز نیاز داشتیم: اول، فرمانده؛ دوم، اسلحه و مهمات کافی؛ سوم، نفرات. فرمانده که به حد کافی در اختیار داشتیم (افسران سازمان)، از نظر نفرات هم قرار شد که از میان افراد حزبی زبده تعدادی را به صورت داوطلب انتخاب کنیم. مشکل اصلی ما اسلحه و مهمات بود. در این رابطه، دوستان سازمان افسری اطلاع دادند که سه امکان فراهم است: اول، گروهانی در چالوس است که فرمانده آن حزبی است و هر موقع که بخواهیم می توانیم آن را خلع سلاح کنیم و تمام تجهیزات آن را به دست آوریم؛ دوم، گردانی در همدان بود که برای کودتا به تهران آمده بود و چون کارش تمام شده بود در حال بازگشت بود. طرحی داشتیم که طبق آن می توانستیم این گردان را، که فرمانده اش عضو سازمان بود، شبانه و در مسیر بازگشت آن به همدان، در سه کیلومتری جاده همدان - قزوین، غافلگیر کنیم و اسلحه و مهمات آن را بگیریم و با خودروهای آن به طرف شمال برویم؛ سوم، طرح دیگر در مورد يك گروهان در طالش بود که فرمانده آن نیز حزبی بود. این سه واحد همزمان خلع سلاح می شدند و بدین ترتیب عملیات پارتیزانی شروع می شد. اقدام دیگر ما تهیه نارنجك برای وارد آوردن ضربه در شهرها، به موازات کار پارتیزانی در جنگل، بود. قرار شد که بتدریج مقداری نارنجك بسازیم و در این رابطه کمک هایی نیز از دوستان غیر حزبی ما به ما رسید. تشکیلاتی به مسئولیت من ترتیب داده شد که مهندس مهدی ابوالفتحی و ستوان محقق زاده در آن عضویت داشتند و عده ای هم با ما کار می کردند. مهندس ابوالفتحی مهندس ماشین و ریخته گری بود. ما در هفت - هشت محل کار ریخته گری نارنجك را انجام می دادیم و قسمت های مختلف آن را تهیه می کردیم. رفقای مهندس ما که در ارتش بودند تمام جزئیات ساخت نارنجك را در اختیار ما قرار داده بودند و البته مقداری نارنجك هم از ارتش دزدیدیم. خلاصه، با زحمات زیاد موفق شدیم حدود دوازده هزار نارنجك فوق العاده خوب - درست مانند نارنجك های آمریکایی - درست کنیم. البته در حین انجام این کار تلفاتی هم دادیم. یکی از رفقای مهندس ما (به نام سرگرد لطفعلی مظفری) که سرپرستی يك خط تولید

را به عهده داشت در جریان آزمایش بر اثر بی احتیاطی نارنجك در دستش منفجر شد که موجب قطع دست راست و کوری يك چشم او گردید. ما با گرفتاری بسیار زیاد بالاخره توانستیم او را برای مداوا به شوروی بفرستیم.

طرح جنگ پارتیزانی ما به علت ضربه ای که يك یا دو روز پیش از شروع عملیات خوردیم، قبل از اجرا، با شکست مواجه شد. ماهیت این ضربه هنوز مبهم است و معلوم نیست که کی روشن خواهد شد. ماجرا از این قرار است که يك شب اعضای ستاد (بهرامی، علوی، مبشری، وکیلی و من) در خانه کمیته مرکزی در حال بررسی طرح بودیم و نقشه عملیات هم در برابر ما بود و روی نقشه و جزئیات بحث می کردیم. این جلسه بعد از اجلاس هیئت اجراییه، که یزدی هم در آن شرکت داشت، تشکیل شده بود. یزدی باید به خانه خودش می رفت ولی او ماند و گفت که دیر شده و نمی توانم به خانه خودم بروم. ما هم اشکالی در این امر نمی دیدیم. او ماند و در بحث های ما شرکت کرد. البته او با این کار موافق نبود و تنها کسی بود که این نظر را داشت و می گفت که حزب تاکنون اقدام مسلحانه نکرده است، ولی با این کار اگر دستگیر شویم به جرم قیام مسلحانه همه اعدام خواهیم شد! بهر حال، چند روز پس از آن جلسه و يك یا دو روز پیش از تاریخی که باید عملیات را شروع می کردیم، ناگهان مطلع شدیم که سه فرمانده واحدها بطور همزمان در سه نقطه مختلف دستگیر شده اند.

- لطفاً اسامی آنها را ذکر کنید!

کیانوری: فرمانده گردان همدان سرگرد حسن رزمی بود. نام فرماندهان گروهان های چالوس و طالش را به یاد ندارم، یعنی هرگز از رفقا نپرسیدم.

آنها را پس از مدتی، ظاهراً به این دلیل که مدرکی علیه شان نبود، آزاد کردند. پس از ۲۸ مرداد، سرگرد رزمی را به خارج فرستادیم و او در پراگ بود، تا اینکه بدستور رادمنش به اتفاق مهندس معصوم زاده به ایران آمد و هر دو ناپدید شدند. هر دو را شهر یاری تحویل ساواک داد و زیر شکنجه کشته شدند، ولی هیچ نشانه ای از دستگیری و قتل آنها پیدا نشد.

بهر حال، این ضربه برای ما بسیار عجیب بود و نمی دانستیم که مسئله از کجا لو رفته است. مطمئن بودیم که مسئله از طریق سازمان افسری لو رفته و مطمئن بودیم که هیچ يك از اعضای هیئت اجراییه نمی تواند مسئله را لو داده باشد. بعدها که در خارج بودیم به پیشنهاد سرلشکر آزموده شاه به دکتر یزدی عفو داد. در توضیحی که سرلشکر آزموده در روزنامه اطلاعات بر این عفو نوشته بود، آمده بود که دکتر مرتضی یزدی به این مناسبت عفو شد که در موقع بسیار حساسی خدمت بزرگی به اعلیحضرت و مملکت کرده است. در آن موقع من به فکر رفتم و بالاخره به این نتیجه رسیدم که این خدمت بزرگ بجز آن حادثه چیز دیگری نمی تواند